

شارل = بودلر

سخنوران نامی امروز

اگر بلندی مقام و پیش قدمی در هنر شاعری، شرط اساسی در تنظیم و ترکیب این سلسه مقالات می بود، حق این بود که «بودلر» از هر دو جهت نخستین نغز باشد. اما اکنون که رعایت چنین شرطی در این نوشته ها مقدور نیفتاده، جای آنست که یکی از وعده های وفا نشده «سخن» که عبارت از معرفی جامع «بودلر» باشد، جامه عمل ببوشیم (زیرا چندین بار با خنصار از این شاعر بزرگ سخن بیان آمده و هر بار، معرفی کامل او بشماره های بعد موکول شده بود). چنین فرصتی هم اکنون بمناسبت صدمین سالگرد انتشار مجموعه اشعار او (کلهای شر - ۱۸۵۷) بدست آمده و ناچار نیست اگر خوانندگان «سخن» را با شرح حال و کیفیت آثار او بیشتر آشنا کنیم.

«تئوفیل - گوتیه»^۱ شاعر معروف، رمانتیک و کسی که «گل های شر»^۲ از جانب «بودلر» به او هدیه شده است، وضع دردناک این شاعر بزرگ را در آخرین روزهای زندگی اش چنین خلاصه می کند: «جز کلمه گسیخته و نامفهوم Cré... Non! چیزی نمی تواند بگوید، اما اندیشه هایش را در پیشانی بلند و تابناکش می توان خواند!»^۳

بابان چهل و شش سال زندگی کوتاه و درد آلود او چنین بود: «شارل - پی - بودلر»^۴ روز نهم آوریل سال ۱۸۲۱ در پاریس بدنیا آمد. پدرش «ژوزف - فرانسوا - بودلر» که نخست، پیشکار «دوک دوشوآزول - پراسلن»^۵ و سپس رئیس دفتر مجلس سنای فرانسه بود، سی و پنج سال از مادرش بیشتر داشت و به همین سبب، شش سال پس از تولد «شارل» و اندکی پس از مرگ پدر او، «اوپیک»^۵ نامی که در سپاه فرانسه درجه سرهنگی

(۱) Théophile Gautier (۲) Les Fleurs du Mal

(۳) Charles Pierre Baudelaire (۴) Duc de Choiseul-

Praslin (۵) Aupick.



پروفسور و محقق علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

شارل - بودلر

داشت، جانشین پدر و همسر مادرش گردید و این نخستین ضربه‌ای بود که قلب
و روح «بودلر» خردسال را بسختی آزرده.

چندی پس از ازدواج، «اوپیک» مأمور «لیون» شد و همسر و پسر خوانده‌اش را نیز همراه برد.

در این هنگام «شارل» هفت سال داشت و می‌بایست که تحصیل را آغاز کند. نخست او را به پانسیون «دولورم»^۱ و سپس به «کلژ روبال»^۲ سپردند. در این ایام بود که برای نخستین بار طعم «غمهای سنگین»^۳ را چشید و چنانکه بعدها در «یادداشت‌های خصوصی»^۴ اش نوشت، حس کرد که سرنوشت او با «تنهایی جاوید»^۵ توأم است.

سه سال بعد، ژنرال «اوپیک» بیاریس فراخوانده شد و «شارل» نیز همراه او به این شهر آمد و تحصیل خود را در مدرسه «لومی لوگران»^۶ دنبال کرد و یکسال بعد، یعنی در پایان سومین کلاس دبیرستان، رتبه ممتازی در سرودن یک قطعه شعر بزبان لاتینی احراز کرد و نیز در همین سال بود که نخستین اشعار خود را سرود و سپس با اتفاق ناپدیری خویش، گسردگی در کوهستان «پیرنه» کرد.

بسال ۱۴۸۹ «شارل» پایان نامه سال ششم دبیرستان را بدست آورد اما در همان وقت، به اتهام «فساد اخلاق» از مدرسه اخراج شد. فساد، که به او نسبت داده شد، ظاهراً عبارت از سرودن اشعاری بود که در چارچوب قیود اخلاقی زمان مقید نبود و همین موضوع سبب شد که مشاجرات و گفتگوهای شدیدی میان او و ناپدیری اش درگیرد و سرانجام برغم میل «اوپیک» که آینده‌ای روشن و مطمئن را برای وی آرزو می‌کرد، به حیات پرماجر و ناپایدار ادبی، قدم گذارد.

از سال ۱۸۳۹ تا سال ۱۸۴۱ بنا بر گفته خودش، دوران «زندگی آزاد» و روزگار «نخستین معاشرت‌های ادبی» او بود. با جوانان پرجنب و جوش و با نشاطی که بزودی بدوستان عزیز و نزدیک او بدل شدند، رفت و آمد می‌کرد و اشعار نوسروده خود را که شیوه‌ای آمیخته از تند و بی‌بردگی و غرابت و قوت داشت، برای آنان می‌خواند. در اطلاق محقر «لومی-منار»^۷ با شاعران نامدار زمانش مانند «لوکت دولیل»^۸ و «پی بردو بن»^۹ آشنا شد و سپس در جزیره «سن لومی» که در میان دو شعبه رود «سن» قرار گرفته، مسکن گزید،

(۱) Delorme (۲) Collège Royal (۳) Lourdes mélancolies (۴) Journal intime (۵) Destinée éternellement Solitaire (۶) Louis - le - Grand. (۷) Louis Ménard (۸) Leconte de Lisle (۹) Pierre Dupont

و در اینجا بود که دو قطعه از اشعار خود را که دربارهٔ دو تن از زنان هر جانی پاریس بود زیر عنوان «به دختر گدای موخرمائی»^۱ و «سارای جهود»^۲ سرود. در این دو قطعه، تأثیری از رقت و ظرافت طبع شاعران رمانتیک که معمولاً ارزانی دختران و لگد بود، احساس می‌شد.

به این ترتیب بود که «شارل» خود را از قید و بند خانوادگی آزاد کرد و ناپدری اش «اوپیک» که کوششهای خود را در این باره بی‌ثمر دید، وحشت زده از او کناره گرفت و ازدخالت درزندگی اش چشم پوشید، اما رسوائی و سر و صدائی که «بودلر» بر او انداخته بود، چیزی نبود که مادر و ناپدری اش را همچنان بی‌اعتنا نگاهدارد و ناگزیر، آن دو را وادار کرد که چاره‌ای بیندیشند «شارل» را از ماجراهای «سبکسرانه» اش دور کنند. لذا، وی را به ناخدا «سالیز»^۳ سپردند تا با کشتی او که «زورق دریاهای جنوب»^۴ نام داشت و از بندر «بردو» عازم هندوستان بود، سفر کند. «بودلر» روز نهم مه ۱۸۴۱ سوار کشتی شد و همین که در جزیره «سن دنی»^۵ (از جزایر اقیانوس اطلس) فرود آمد، دیگر به کشتی سوار نشد و از ادامهٔ سفر سر باز زد. ناچار او را در کشتی «آلسید»^۶ نشانند و پاریس باز گردانند. «شارل» در ماه فوریهٔ ۱۸۴۲ با خاطری رنگین از یاد بود جزیره‌ها و دریاهای دور و با احساسی سرشار از عطش و عطش سرزمین‌های گرم وارد زادگاه خود شد. این سفر گرچه کوتاه و نادلخواه بود، اما تأثیری شگرف در تخیل شاعرانهٔ «بودلر» کرد و گنجینهٔ خاطرش را غنا بخشید.

شاید اگر او به این سفر نمی‌رفت، هرگز شاهکارهای شعری خود مانند «مرغ آسان»^۷، «آدمی و دریا»^۸، «کیسو»^۹، «عطر گرمسیری»^{۱۰}، «زندگی پیشین»^{۱۱} و خاصه قطعهٔ معروف «مناسبات»^{۱۲} را که خلاصهٔ فلسفهٔ هنری او و مبشر نهضت «سبولیسیم» است، نمی‌سرود.

پس از این سفر، «بودلر» فعالیت پر دامنه‌ای را در کار هنر و ادبیات آغاز کرد: علاوه بر سرودن شعر به نوشتن مقالات متعدد انتقادی و ترجمه کردن آثار «ادگار آلن پو» شاعر و نویسندهٔ بزرگ آمریکائی پرداخت.

- (۱) A la Mendiante rousse (۲) Sarah la Juive (۳) Saliz
 (۴) Paquebot des Mers du Sud (۵) Sint-Denis
 (۶) Alcide (۷) L'Albatros (۸) L'Homme et la Mer
 (۹) La Chevelure (۱۰) Parfum exotique (۱۱) La Vie
 antérieure. (۱۲) Correspondances

کتابی نیز بنام «بهشت‌های ساختگی»^۱ درباره کیفیت مواد مخدره و تأثیری که در وجود خود او کرده بود، انتشار داد. سال ۱۸۶۱ که اپرای «تانهامورز»^۲ اثر معروف «واگنر» نخستین بار در پاریس بنمایش درآمد و باشکست روبرو گردید، مقاله پرشوری در مجله «روا وروپن»^۳ نکاشت و از موسیقی «واگنر» که برای آن روزگار سخت تازه و نا مانوس بود، جانانه دفاع کرد و تیزهپی و فراست خود را در ادراک هنرهای نو، بخوبی آشکار ساخت. در شماره نوامبر - دسامبر ۱۸۶۴ «فیگارو»^۴ به بحث در آثار «کنستانتن - گئی»^۵ یا بقول خود «نقاش زندگی امروز»^۶ پرداخت و سپس در طی مقاله دقیق و محققانه‌ای «تئودور دوبانویل»^۷ شاعر معروف مکتب «پارناس»^۸ را معرفی کرد. اما سلامت او روز بروز رو بنقصان می‌رفت و نیروی جسمانی‌اش رو بکاهش می‌گذاشت. بیماری هولناک «سیفلیس» که از ابتلاات روزگار جوانی او بود، کم کم آثار شومش را ظاهر می‌ساخت. چنانکه خود در طی نامه‌ای بمادرش می‌نویسد، لکه‌هایی بر پوستش پدید آمده و رنگ چهره‌اش بزردی بیمارانه‌ای گرا می‌ده بود.

پس از آنکه به اتهام سرودن اشعار «ضد اخلاقی» محکوم بپرداخت غرامتی سنگین شد، امید در این بست که به بلژیک برود و در شهر «بروکسل» نطقه‌ای درباره «هنر و ادبیات» ایراد کند و بولی فراوان بدست آورد، اما امید او عبث بود و سخنرانی‌های او شنونده‌ای نیافت. سرانجام در ماه مارس ۱۸۶۶ سنگین‌ترین ضربه بیماری بر او وارد آمد و نیسی از بدنش در کلیسای «نامور»^۹ فلج شد. او را بیاریس بردند.

مدت یکسال، خاموش و بی حرکت در آسایشگاه خصوصی دکنتر «دووال»^{۱۰} استراحت کرد و روز سی و یکم اوت ۱۸۶۷ در همانجا قالب از هستی تهی ساخت. جسدش را در گورستان «مونپارناس» میان آرامگاه ژنرال «اوپیک» و آرامگاه مادرا و بنخاک سپردند و دوستان نزدیکش «تئودور دوبانویل» و «آسلینو»^{۱۱} در مقابل گروه ناچیزی که هنگام مراسم تدفین جمع

(۱) Les Paradis Artificiels (۲) Tannhäuser (۳) La Revue européenne (۴) Le Figaro (۵) Constantin Guys (۶) Le Peintre de la Vie moderne (۷) Th. de Banville (۸) Parnasse مکتبی بود که بدست «لوکنت دولیل» و «تئودور دوبانویل» پایه گذاری شد و در کار شعر، معتقد به اهمیت فوق العاده وزن و قافیه و رو بهمرفته کلام بود.

(۹) Namur (۱۰) Duval (۱۱) Charles Asselineau

آمده بود، باشور و حرارت بسیار از دوست فقیدشان سخن راندند. اگر از زندگی «بودلر» بتفصیل سخن می گوئیم برای این است که آثار وی را نمی توان از زندگی اش جدا ساخت. حیات «بودلر» لبریز از همه عواطف نیک و بدی است که روح و قلب آدمی را صفای بخشد و با سیاه و تاریک می کند. «بودلر» در طی حوادث زندگی خویش، گاه سرشار از خواهشهای پست و گاه مملو از جذبات ملکوتی بوده است. جسم او تا پایان عمر به زن دورگه سیاه پوستی که «ژان دووال»^۱ نام داشت، نیازمند بود، اما روح وی، شیفته زن زیبای سفید پوستی شده بود که «آپولونی-ساباتیه»^۲ نامیده می شد. این زن، همسر بانکداری ثروتمند بود، اما با بسیاری از هنرمندان زمانش مانند «فلوربر»^۳ نویسنده و «کلیز نزه»^۴ پیکر تراش رفت و آمد داشت و «رئیس»^۵ لقب گرفته بود. «کلیز نزه» مجسمه «مار گزیده» خود را از روی بدن او ساخته بود. «بودلر» مدت ها بعلمت حجب فراوان، عشق خود را از این زن پنهان می داشت و با اینکه غالباً او را در خانه دوستانش می دید، اشعاری را که بیاد او می سرود، با امضای مستعار و بوسیله پست برای وی می فرستاد. تا سرانجام، محاکمه «بودلر» و محکومیت کتاب (فلور دو مال)، راز او را برملا کرد و سراینده آن اشعار را به «مادام ساباتیه» شناساند و وی را بر آن داشت که با «بودلر» نزدیک تر و صمیمی تر شود. «ساباتیه» در این کار توفیق یافت اما همین که خواست بدنش را با او تفویض کند، با مقاومتی رو برو شد که بگمان وی از ضعف جنسی «بودلر» سرچشمه می گرفت و همین گمان است که مبنای کار بسیاری از روانشناسان و محققان درباره وضع روحی شاعر قرار گرفته است. اما شاید حقیقت این باشد که بقول پروفیسور «آندره فرران»^۶ زنی مانند «ساباتیه» لیاقت عشق بودلر را نداشته و معنی تقوای عاشقانه او را در نیافته است. بهر حال، کیفیت این عشق هر چه باشد، همدوش و مقارن با تمنای «ژان دووال» قسمت بزرگنی از زندگی «بودلر» را فرا گرفته است و شناختن او بی آنکه کوششی برای نکته جوئی در این دو ماجرا بعمل آید، امکان ندارد.

شعر «بودلر» مانند شخص او آکنده از درد و امید و اضطراب است. کتاب «گلهای شر»، آئینه این دوگانگی ها و مصائب باطنی است، اما حیات ادبی او نخست با نوشتن قطعاتی آغاز شد که بعدها «اشعار منثور»^۷ نام

- (۱) Jeanne duval (۲) Apollonie Sabatier (۳) Flaubert
(۴) Clisinger (۵) La Présidente (۶) André Ferran.
(۷) Poèmes-en-Prose

گرفت و همین امر، خرده گیری کوتاه نظرانه گروهی از مخالفان «بودلر» را موجب گردید که می گفتند: «بودلر» شاعر «مادرزاد»^۱ نیست، زیرا مضامین شاعرانه اش را نخست به نثر می نویسد و سپس به نظم درمی آورد و حال آنکه وسیله بیان شاعر، از ابتدا باید شعر باشد.

با وجود اینکه ولخرجی های فتراوان او، در سالهای آخر عمر سبب تنگدستی اش شده بود، نتوانسته بود که به پشتکار او لطمه ای وارد آورد: «سالن ۱۸۴۵» نام رساله انتقادی اوست که درباره نمایشگاه آثار نقاشان معاصر خود نگاشت. در این رساله بسیار دقیق و صاحب نظرانه، عقیده خود را در دفاع از نقاشی گرم و جاندار و علاقه خود را نسبت به «اوژن-دولا کروآ»^۲ نقاش بزرگ تجدید طلب (که در آن روزها مخالفان بسیار داشت) بیان کرد. سپس در مجله «لو کر سر-ساتان»^۳ مقالات انتقادی و تحقیقی دیگری درباره «موزه کلاسیک بازار بن نوول»^۴ و نمایشگاه آثار نقاشی سال ۱۸۴۶ منتشر ساخت. آنگاه در سالهای ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ کتابهایی انتشار داد که به ترتیب «افسونگر جوان»^۵، «کلمات قصار برگزیده درباره عشق»^۶، «اندرز به ادب پژوهان جوان»^۶، «لافانفارلو»^۷ نام داشت. در سال ۱۸۴۸ شیفته انقلاب شد، اما بزودی از «خونریزی» و «سبعیتی» که لازمه آن بود، رو-بر گرداند و حرارتش فرو نشست. آنگاه روزنامه ای تأسیس کرد که «سلام عمومی»^۸ نام داشت و بیش از دو شماره منتشر نشد. سپس بفکر انتشار روزنامه دیگری افتاد که نام «جغد فیلسوف»^۹ را برایش انتخاب کرده بود، اما این فکر هرگز جامه عمل نپوشید. از سال ۱۸۴۸ به بعد، دلپایخته آثار «ادگار پو» گردید و به ترجمه «داستانهای خارق العاده» اودست یازید و این کار را در روزنامه ها و مجلات مختلف دنبال کرد و در طی آن، دو مقاله جامع تحقیقی نیز در شرح حال و آثار شاعر بزرگ آمریکائی نگاشت.

سال ۱۸۵۵ که نمایشگاه جهانی آثار نقاشان افتتاح یافت، «بودلر» با دقت نظر و صلاحیتی که در سنجش هنر نقاشی داشت، مقالاتی در تمجید و تحسین «دولا کروآ» نگاشت و در عین حال، پاس نبوغ «انکر»^{۱۰}، آخرین

- (۱) Poète - né (۲) Eugène Delacroix (۳) Le Corsaire-Satan (۴) Bonne-Nouvelle (۵) Le Jeune Enchanteur (۶) Conseils aux jeunes Littérateurs (۷) La Fanfarlo (۸) Le Salut Public (۹) Le Hibou Philosophe (۱۰) Ingres

نقاش بزرگ کلاسیک را نیز که رقیب سرسخت «دولا کروآ» بود، نگهبان داشت. در همین سال بود که هجده قطعه از اشعار «بودلر» تحت عنوان «گل‌های شر» در مجله «دو جهان»^۱ انتشار یافت و دو سال بعد نیز مجموعه آثار او به همین عنوان، توسط ناشری بنام «پوله مالاسی»^۲ منتشر گردید. چند روز بعد، مقاله‌ای بقلم «گوستاو-بوردين»^۳ در روزنامه «فیکارو» نشر یافت و نویسنده آن، تمایل ضد اخلاقی و بی‌اعتنائی بسنن شرعی و عرفی «بودلر» را که در اشعارش منعکس بود، خاطر نشان ساخت و از مقامات مسئول درخواست کرد که شاعر و ناشر «گل‌های شر» را بیایمیز دادرسی فراخوانند این دادرسی بحکومت «بودلر» خاتمه پذیرفت و پرداخت سیصد فرانک جریمه را (بیول آنروز فرانسه) بر عهده او نهاد. «بودلر» نخست بسختی برآشفته، اما بعد تصمیم گرفت که دست شفاعت در دامن ملکه «اوژنی» همسر ناپلئون سوم بزند و با وساطت او مبلغ جریمه را از سیصد به پنجاه فرانک تقلیل دهد. گرچه این داوری دل شکنانه، دیرزمانی «بودلر» را خشمگین و آشفته کرد، اما در عوض موجب شهرت شاعری او شد و این شهرت چنان قوت گرفت که همه هنر-های دیگرش را تحت الشعاع قرار داد. کمتر کسی است که «بودلر» را بعنوان هنرشناس، مترجم، محقق و یا نویسنده بشناسد در حالیکه هنرشناسی عالی مقام، مترجمی زبردست، محقق موشکاف و نویسنده‌ای بزرگ است و شیوه نثر نویسی او یکی از فصیح‌ترین، خالص‌ترین و زیباترین شیوه‌های نویسنده‌گی در زبان فرانسه است. اما همچنانکه اشاره رفت، افتخار واقعی بودلر در هنر شاعری اوست. «گل‌های شر» که در آغاز کار، دادنامه یک نسل بشمار آمد، کم‌کم دادنامه یک قرن شمرده شد و اینک از چنین حدودی نیز فراتر رفته و به کارنامه شاعری نسلها و قرنهای نامحدود بدل گردیده است.

«بودلر» بسبب تصنیف همین مجموعه است که در ردیف بزرگترین شاعران جهان قرار گرفته و بعنوان پدر شعر جدید فرانسه و نیز بکمان بسیاری از سخن‌شناسان و هنرشنجان، یکی از دوتن شاعر واقعی این کشور از آغاز تاریخ آن تا امروز، شناخته شده است.^۴

ارزش و اهمیت «گل‌های شر» در آغاز انتشار و در زمان حیات بودلر

(۱) La Revue de Deux Mondes (۲) Poulet - Malassis
(۳) Gustave Bourdin

(۱) بکمان بسیاری از صاحب نظران، شعر فرانسه، تنها دو قله بلند داشته است:

فرانسوا - وی یون و شارل - بودلر

از طرفی بسبب غرضدانی و حق‌شکنی دشمنان او و از طرف دیگر، بعلمت عکس‌العمل متعصبانه دوستان و هواخواهانش آشکار نشد و علاوه بر این چون هنوز روزگار «رمانتیسیم» با وجود همه شکست‌هایی که دیده بود، سپری نشده بود و دل‌آزادگان از این شیوه نیز که اغلب، جوانان بودند، شعر «لو کنت دولیل» و پیروانش را می‌پسندیدند، مجالی برای خودنمایی و جلوه‌گری شعر «بودلر» مانده بود، حتی جانپسندان و یاران او نیز عظمت و عمق سخن او را چنانکه باید در نمی‌یافتند.

دیر زمانی گمان می‌کردند که هنر «بودلر» تنها در توصیف پاره‌ای از واقعیت‌های زندگی یادربالغ‌های رمانتیک اوست و می‌پنداشتند که اهمیت کارش در استحکام برخی از قطعات، در نقاشی بعضی از صحنه‌ها و در هیجان پاره‌ای از مصرع‌هاست و بنا بر این، چند شعر توصیفی و «رنالیست» و ی‌را عصاره همه فکر و طبعش می‌دانستند و بدین ترتیب، «بودلر» حقیقی و جنبه‌های برجسته هنرش، دیرگاهی ناشناخته مانده بود.

گروهی از مخالفان، شهرت او را زودگذر می‌پنداشتند و معتقد بودند که «بودلر» شاعر نسل جوان و منحط روزگار خویش است و با سپری شدن آن روزگار، نام او نیز فراموش خواهد شد. برخی دیگر او را ناظمی فاقد لطف و احساس می‌دانستند و شعر او را خشک و بی‌روح می‌خواندند و دسته سوم، استعداد شاعری‌اش را انکار می‌کردند و او را فیلسوفی می‌نامیدند که جز مرک و نومیدی، اندیشه‌ای ندارد. گروه چهارم «دزد معانی» اش می‌خواندند و اشعارش را ترجمه‌ای از آثار شاعران انگلیسی‌زبان مانند «ادگار پو» و «لانک فلو» و «تنی سون» می‌پنداشتند.

اما زمان همه این عقاید و ادعاهای غرض‌آلود را نابود کرد: «بودلر» نه تنها از یادها نرفت بلکه روز بروز بر نفوذ هنر و تأثیر شعرش افزوده شد و «گل‌های شر» خاطر همه شاعران نسل‌های بعد را فریفت. نه تنها پیشروان سمبولیسم از قبیل «مالارمه» و «ورلن» و «رمبو» و تمام پیروانشان از جمله «والری» و «ژید»، «بودلر» را بعنوان استاد خود ستودند بلکه شاعران انقلابی «سوررئالیست» نیز که در انکار بسیاری از برجستگان شعر فرانسه

(۱) برای نمونه می‌توان به کتابهای ناقدانی نظیر «بروتی بر» و «لانسون»

مراجعه کرد. (۲) رجوع کنید به:

می کوشیدند او را تحسین کردند، از آن جمله «پل - الوآر»^۱ و «آندره برتون»^۲ را می توان نام برد.

شعرفرانسه، پس از اومسیر تازه ای گرفت و همه نوآوریها و تجددها از آن مسیر، نشأت یافت.

بقول «رنه-لالو»^۳ سخن شناس معروف معاصر، «بودلر» در مصیبت چند شعبه از رودی قرار گرفته که شعرفرانسه نام دارد و اهمیت او در همین است: از یکطرف پایان دهنده مکتب «رمانتیسیم» است، از طرف دیگر مبشر «سبولیسیم» و تمام مکاتبی است که پس از آن، بنیاد نهاده شد رازهه جالبتر بسبب بیان فصیح و زبان بی نقص شاعرانه اش، زنده کننده «کلاسیسیم» و یکی از بزرگترین بنیاد گزاران مکتب «کلاسیک جدید»^۴ بشمار می رود و این نکته، یکی از نکات حیرت انگیزی است که در سرنوشت شاعری «بودلر» بچشم می خورد، زیرا با وجود اینکه هرگز قدم از حدود عروضی شعرفرانسه بیرون نگذاشته و همه اشعارش، وزن و قافیة مرتب دارد، چه از لحاظ هنری و چه از لحاظ فکری و فلسفی، هنوز نزدیکترین شاعر به نسل امروز است و هیچ یک از سخنوران جدید، به اندازه او مورد بحث و گفتگوی معاصران نبوده اند و نیستند. هر چند صباح یکبار، مباحثه شدیدی میان موافقان و مخالفان او در می گیرد: گروهی، شکوه افسانه ای «ویکتور-هوگو» را نیز در پیش عظمت وی بهیچ می شمرند و بزرگترین شاعر فرانسه قرن نوزدهم و قرن بیستم می خوانند و گروه دیگر، از بیخ و بن مقام شاعری او را انکار می کنند و به این ترتیب «مشکل بودلر» هنوز «مشکل روز» است و هرگز کهنه نمی شود. علت این همه گفتگو و هیاهو را در کیفیت شعر «بودلر» جستجو باید کرد: «بودلر» از بسیاری جهات به حافظ ماشباهت دارد.

شعرا و معجون شکفت انگیزی از محصول «ذهن» و «حس» و «قلب» است و به همین سبب سه شعبه بزرگ شعر سبولیست که «مالارمه» و «رمبو» و «ورلن» سه معرف برجسته آنند، از کانون طبع «بودلر» سرچشمه گرفته است.

- (۱) Paul Eluard (۲) André Breton
 (۳) René Lalou: Les plus beaux Poèmes Français.
 (۴) Néo Classique
 (۵) Albert Pauphilet: Préface à la Poésie de Ch. Baudelaire
 (Paris, Le Livre Français) H. Piazza, Editeur.)

هیچ «احساس» و «عاطفه» ای در شعر «بودلر» نیست که از «فکر» چاشنی پذیرفته باشد.

احساسات و عواطف او، مغزش را بکار می اندازند و به نتیجه گیری فلسفی وامی دارند. این نتیجه گیری همیشه آمیخته با حس تندنومیدی و بدبینی است، اما این نومیدی و بدبینی که باخشونت بسیار، همه آمال و خواهشهای بشری را از اوج الوهیت رمانتیک فرو می اندازد و در زیر ذره بین واقعیت، باطن نفرت آور و هول انگیزشان را نشان می دهد، وسیله کار «بودلر» برای رسیدن به کمال و زیبایی است. او، شعر را اثر جهان همه حرکات و جنبشهای زندگی بشر می داند، بعبارت دیگر، این هنر را سازی ملکوتی می پندارد که فارغ از زمان و مکان و دور از ارواح متوسط و ترقیات نکبت آور مادی، زیر و بمهای جان-بخش خود را می پراکند. او می خواهد روح بشری را بر زمین والائی رهبری کند که بر فراز قله های بلند آن، خدایا می تواند دید. او، قوت شعر را نه در آه و ناله های مرثیه وار و نه در نتایج مفید یا اخلاقی می داند. غم عاشقانه «رمانتیکها» در مقابل درد جانکاه او که نشانه کوششی بی دریغ اما بی ثمر بسوی نیروی خدایی و صفائی باطنی است، بی رنگ و بی رمق جلوه می کند. عرفان افلاطونی و عرفان مسیحی در شعر «بودلر» بهم می آمیزد تا روحانیتی عالی به فلسفه او بخشد. وی معتقد است که زیبایی صورت موجب زشتی سیرت می شود^۱ زیرا طبع بشری به فساد مایل است و «کناه» برای او جاذبه ای سحر آمیز دارد. «ابلیس» با کار گزاران خود بشر را به بازی گرفته و این آفریده تیره روز، در پناه سفر یاعشق و یابحتی مرک هم از «شر» او آسوده نمی تواند بود.

«بودلر» می خواهد که علی رغم همه نومیدیها و عصیانها و سقوطها و کفرانها، پناهگاهی در سر زمین «هنر و زیبایی» بیابد و بشر را بدانجا رهبری کند. گمان او بر این است که «هنر و زیبایی» همه پستی های مادی را منسکوب می کند و بسا پرتوی ملکوتی می درخشد و همه آرزوها و طمع های زمینی را تحت الشعاع می گذارد. او می خواهد به نیروی هنرش که حاوی ادراکی زنده و انسانی است، همه ارواح شیفته را بر فراز قله ای گرد آورد و رشته های فکر و منطق آنان را با الهامات قلبی پیوند دهد. او می گوید که همه صداها، عطرها، رنگها و همه احساسهای بشری بیک زبان سخن می گویند و قصد دارند که «زیبائی» را به «شاعر» (که معرف و مظهر آدمی

(۱) Albert Pauphilet : Préface à la Poésie de Ch. Baudelaire.

است) نشان دهند و همه عجايب روحی و طبیعی را در جذب به ای عرفانی از زبان او بازگو کنند.

«بودلر» به صراحت و وضوحی که شاعران «پارناس» برای معنای «کلمه» قائل بودند، عقیده ندارد بلکه هر کلمه را استعاره ای می داند که دارای قوتی شکفت، آهنگی خیال انگیز، قدرت و حرکتی سحر آمیز است و در قلب و روح آدمی، همچون افسونی کارگرمی افتد در قطعه معروف «مناسبات» که سرچشمه حقیقی «سمبولیسم» بشمار رفته، طبیعت یا جهان را به معبدی تشبیه می کند که سخنانی مبهم و نامفهوم از آن بیرون می جهد و «شاعر» را ترجمانی می داند که آن سخنان را می شنود و برای دیگران تعبیر و تفسیر می کند.

بعقیده او، رشته ای مرموز همه تجلیات ذهنی و روحی را مانند شبکه ای بهم می پیوند و دست یافتن به تاری از این شبکه، بی آنکه تارهای دیگر به ارتعاش در آیند، امکان ندارد.

بیان شاعرانه «بودلر» بسیار فصیح و محکم است. گرچه به اهمیتی که برخی از شاعران سمبولیست، مخصوصاً «ورلان» برای آهنگ کلام قائلند، گردن نمی نهد اما شعرش، طنینی پر شکوه دارد و کلماتش چون ناقوس صدامی کند. ما برای اینکه خوانندگان «سخن» را بیش از پیش به شعر او آشنا سازیم، سه قطعه از آثار مشهورش را که نمودار هنروی می تواند بود، ترجمه می کنیم و ضمناً بیاد خوانندگان عزیز می آوریم که چند قطعه از اشعار ممتاز «بودلر» مخصوصاً منظومه «سفر» او بترجمه استاد گرامی آقای دکتر خانلری و یکی دو قطعه هم بترجمه نگارنده در دوره های پیشین سخن، بطبع رسیده است.

تهران - فروردین ماه ۱۳۳۶

نادر نادرپور